

زبان‌ها چشم‌های متفاوت دارند



هرتا مولر می‌گوید: «زبان‌ها چشم‌های متفاوت دارند» زمانی که اعلام شد جایزه نوبل ادبیات ۲۰۰۹ را به هرتا مولر خواهند داد. آلمانی‌ها و رومانیایی‌ها به یک اندازه خوشحال شدند، اما بسیاری از افراد و علاقه‌مندان ادبیات ناامید شدند که باز هم نوبل در اروپا ماند و به نویسندگانی رسید که شهرت زیادی ندارد. به فاصله چند دقیقه بعد از اعلام نام برنده، ماریکا گریزل روزنامه‌نگار آزاد، گوشی تلفن را برداشت و به هرتا مولر زنگ زد.

هرتا مولر: بفرمایید

ماریکا گریزل: خانم مولر سلام. من ماریکا گریزل هستم. از پایگاه اینترنتی بنیاد نوبل زنگ می‌زنم. تبریک می‌گویم. خیلی خوشحالم.

پرونده

سیاسگزارم.

شما به آلمانی می‌نویسید و گفته بودید که نوشتن خیلی برای‌تان اهمیت دارد و حیاتی است.

خب، نوشتن تنها راهی است که از طریق آن می‌توانم خودم باشم، زیرا در حکومت استبدادی تکیه‌گاهی در اختیارم می‌گذاشت، اما آن قدرها مهم نبود به خصوص وقتی به هر حال کاری داشتم، اخراج می‌شدم. مدام باید بازجویی پس می‌دادم. گاهی نوشتن به چیزی در حدود جنون نزدیک می‌شد. زیرا گاه فقر بیداد می‌کرد و آدم وقتی شاهد این همه بدبختی و فلاکت بود، فکر می‌کرد در چنین فضایی نوشتن به چه دردی می‌خورد و چه دردی را دوا می‌کند.

خب، شما می‌نوشتید تا آن سوی قضیه را هم ببینید، این‌طور نبود؟

می‌نوشتم که به‌خودم ثابت کنم هستم.

سال / ۱۹۸ به آلمان رفتید؟

بله.

اما در آلمان هم که بودید، دربارهٔ مملکت قدیم می‌نوشتید. فکر می‌کنید چه علتی داشت؟

فکر می‌کنم علت آن واضح است. من از دل مشغولی‌هایی می‌نویسم. کفۀ سنگین آن طرف است. و ادبیات به سمت کفۀ سنگین گرایش دارد. من سی سال از عمرم را در یک نظام دیکتاتوری زندگی کردم که زخم‌ها و دردهای ناشی از آن از بین نرفته. من مضامین کارهایم را انتخاب نمی‌کنم. مضامین به سراغ من می‌آیند. خوب، البته استبداد هنوز هم هست. در خیلی از جاهای دنیا و هنوز هم تحمل می‌شود.

وقتی شروع به نوشتن کردید برای کی می‌نوشتید، الان که می‌نویسید برای کی می‌نویسید؟

راستش را بخواهید همیشه برای دل خودم نوشته‌ام. برای این‌که تکلیف خودم را روشن کنم و بدانم چه خبر است و چه اتفاقی در درون می‌افتد. یا این مطلب که بر من چه رفته است که چنین شده. من بچهٔ یک روستای خیلی کوچک بوده و بعد به شهر آمدم و خوب، همیشه این فاصله‌ها هست و گریختگی هم. من جزو اقلیت قومی بودم، آلمانی و یکی که به هر حال از آن جمع بریده. بعد هم درگیری من با

هم‌زبان‌هایم، یعنی این اقلیت قومی آلمانی زبان که مرا از خود راندند. وقتی اولین کتابم منتشر شد حساب‌شان را از من جدا کردند، زیرا خیال می‌کردند خلی پیدا شده که لانهٔ خودش را خراب می‌کند. من دربارهٔ ناسیونال سوسیالیسم می‌نوشتم و دربارهٔ زندگی به سبک کهن و مناسبات پوسیده روستایی مبتنی بر قوم محوری و تفکرات تعصب‌آمیز. آن‌ها مرا بابت آن قضیه نمی‌بخشیدند. آن‌ها ادبیات دربارهٔ وطن را می‌پسندیدند به قول خودشان «هایم لیتراتور» و حس می‌کردند من به آن‌ها نارو زده‌ام. دولت که تو سرشان می‌زد، من هم به جای همدردی نمک به زخم‌شان می‌پاشیدم. اقلیت بسیار محافظه‌کار که مرا از جمع خود راندند. علت برخورد کاملاً سیاسی بود. بعد به آلمان آمدم، حالا که در آلمان هستم، رومانیایی به حساب می‌آیم، البته همیشه رومانیایی خواهم بود. در رومانی هم که بودم آلمانی به حساب می‌آمدم.

در واقع آیا تصور می‌کنید که خودتان بیرون‌گود نشسته‌اید؟ آیا اساساً اهمیت دارد کجای کار باشید؟ در واقع نمی‌دانم آیا اهمیت دارد یا نه. بی‌تردید آدمی بیرون از گود هم می‌تواند کار بکند. گاهی وقت‌ها دردناک است. آدم‌ها می‌خواهند به صنفی

تعلق خاطر داشته باشند. خوب، من هم عادت کرده‌ام و گاهی خیلی بدبختی به نظر می‌آید. همین است که هست. آدم نمی‌تواند خودش را به دیگران قالب کند و با نظرات آن‌ها محض دلخوشی‌شان همراه باشد. این یک‌جور فریب و خدعه است. اگر من



غیرنظامی را بازداشت کردند و نوجوانان و جوانانی که هیچ نقشی در

اعتقادی ندارم چه علتی دارد که بخواهم وانمود کنم؟ آدم نمی‌تواند خودش را فریب بدهد و محض همراهی با عده‌ای که نمی‌شناسد یا نمی‌خواهد با آن‌ها همراهی کند، خود را قاطی آن‌ها جا بزند. وقتی نیستی، نباید باشی، همین و تمام. آیا ادبیات را فقط نوشتن می‌دانید؟ آیا باید در نوشتن روراست باشید؟

آدم باید با خودش روراست باشد. با نوشتن آدم تجربه‌ای را به دست می‌آورد که با هیچ‌کدام از حواس پنج‌گانه نمی‌تواند به دست بیاورد، زیرا زبان از جنم دیگری است. در نوشتن باید جست‌وجو کنی و همین باعث ادامه نوشتن می‌شود. تا جایی که می‌نویسم، احساس امنیت می‌کنم.

خیلی خوب است. آیا ورزش و نرمش و تنفس در این کار و به قول شما «آیم سائوکل» کار دشواری است. یک دسته آلمانی اسیر را گرفته‌اید که خیلی هم محبوب نیستند و کسی آدم حساب‌شان نمی‌کند. هیچ‌کس بعد از جنگ جهانی دوم آیا قصد خاصی داشته‌اید؟ بله، البته... اخراج بعد از ۱۹۴۵ طبعاً به جنگ جهانی دوم مربوط می‌شود. زنگ در به صدا درمی‌آید. چه آشوبی در خانه به راه می‌افتد. دم در هستند. همه را به یک جرم راندند و اخراج کردند، گناه جمعی اقلیت آلمانی حضور و عضویت در ارتش اس‌اس بود. رومانی تحت سلطه دولت فاشیست آنتونسکو بود. به نظرم در میهمانی بودند. گفتید که گناه جمعی. به همین راحتی.

بله. به نظرم گناه جمعی همیشه ناعادلانه بوده به‌علاوه کسانی که نفی بلد شدند اصلاً در جنگ حضور نداشتند. اخراج جمعی در ژانویه ۱۹۴۵ اتفاق افتاد درحالی‌که جنگ در آن زمان هنوز به پایان نرسیده بود. در ماه مه جنگ تمام شد. پدرم در اس‌اس بود و از جبهه برنگشته بود. آن‌ها افراد

جنگ نداشتند از جمله اسکار پاستور هفده ساله که هیچ جرمی مرتکب نشده بود. در رومانی دولت فاشیستی آنتونسکو هم‌پیمان هیتلر بود و در آخرین لحظه تحت فشار شوروی‌ها تغییر موضع داد. اقلیت آلمانی تبار که عضو حزب نازی بودند همراه با آنتونسکو در استالینگراد حضور داشتند، اما بعد از ۱۹۴۵ فقط اقلیت آلمانی را مورد مواخذه و بازداشت قرار دادند. اقلیت مجار تبار طرفدار هورتی هم به هواداری هیتلر مشهور بودند. در دوران جنگ تمام مردم رومانی طرفدار هیتلر بودند، اما پس از جنگ تاریخ را تحریف کردند. مادر من هم پنج سال تبعید شد. سعی کرده‌ام این مسائل را در متن ماجرا بینم. اگر آلمان نازی این جنایات را انجام نداده، پس علتی وجود ندارد که اخراج جمعی صورت پذیرد. این نکته‌ای است که نباید از نظر دور بداریم. کتاب‌های شما به زبان رومانیایی هم ترجمه شده. فکر می‌کنید چه استقبالی از آن بشود؟

خب، بستگی دارد، به‌طور کلی از کتاب‌هایی استقبال خوبی به عمل می‌آید. اما این یک‌طرف قضیه است. در جامعه رومانی خیلی از من خوش‌شان نمی‌آید. علت آن هم واضح است. من هنوز هم حرف‌هایی دارم که در رومانی از آن خیلی استقبال نمی‌شود. زیرا نومانکلاتورها و نیروی پلیس مخفی همه پست‌ها را بین خود تقسیم کرده‌اند. یک شبکه گسترده و به‌هم پیوسته به‌هم کمک می‌کنند و فساد را در رومانی توجیه می‌کنند. اسباب تأسف است که رومانی تا دموکراسی راه طولانی در پیش دارد. در رومانی دوست ندارند چنین مطالبی را بشنوند. مشکل، مشکل امروز و دیروز نیست. آن‌هایی که در



تبعید به سر می‌برند جلو زبان خود را می‌گیرند و بعد می‌گویند که من چیزی درباره رومانی نمی‌دانم و اوضاع خیلی فرق کرده.

زبان شما آلمانی است. اما از تأثیر زبان رومانیایی هم برکنار نبوده‌اید.

آلمانی، زبان مادری من است. زبان رومانیایی را خیلی دیر یاد گرفتم. وقتی پانزده سالم شد. من زبان رومانیایی را دوست داشتم. رومانیایی زبانی شاعرانه و بسیار زیباست. خیلی هم خوشحال هستم که یاد گرفتم و دیدم چه استعاره‌ها و بیانات ظریف و دقیقی در بیان مفاهیم مختلف دارد. در خیلی موارد اسامی با آلمانی فرق داشت. در واقع کلمه‌ها تفاوت ندارد، چشم‌اندازی که آن را به تصویر می‌کشد فرق دارد. زبان چشم دیگری دارد. در مورد خود من باید به این نکته اشاره کنم رومانیایی درون من است چه زمانی که می‌نویسم چه زمانی که نمی‌نویسم.

کدام آثار تان را توصیه می‌کنید؟

نمی‌دانم. آخرین کتابم را توصیه می‌کنم. نزدیکترین اثر به آن اتم سائوکل را پیشنهاد می‌کنم.

خب، تبلیغات وسیعی روی آن صورت می‌گیرد. نظر خودتان چیست؟

چه عرض کنم. خوشحالم. می‌دانم که به هر حال استقبال خوبی می‌شود. نمی‌دانم آیا استحقاق این همه توجه را دارم یا نه.

خانم مولر بسیار بسیار سپاسگزارم.

من هم از شما تشکر می‌کنم. □